

- درست نیست؛ زیرا امام در مقام بیان ویژگی‌های بشری‌ای است که انسان را از خدا متمایز می‌سازد، در حالی که سخن گفتن میان انسان و خدا مشترک است. (م.)
۳۷. درباره این مفهوم در تشیع نخستین بنگرید به:
- Kohlberg, E. (1980). "Some Shii Views of the Antediluvian World", *Studia Islamica* 52, 41-66, reprinted in *Belief and Law in Imami Shiism*, chap. 16; Amir-Moezzi, *The Divine Guide in Early Shiism*, pp. 29-59.
۳۸. برای نمونه‌های دیگر بنگرید به: (Bar-Asher, *Scripture and Exegesis*, pp. 162-167).
۳۹. این حکایت در خیلی از منابع تلمودی آمده است. ترجمه انگلیسی‌ای که در اینجا آمده (از نسخه 2: *The Babylonian Talmud, Hagigah* 14) از این منبع است: L. Jacobs, *The Jewish Mystics*, (London, 1990, p. 22). این چهار نفر عبارت‌اند از: بن‌عزای، بن‌زوما، احر (= الیشاع بن اوویا) و ربی عقیوا. ربی عقیوا به آنان گفت: «وقتی به سنگ‌های مرمر ناب می‌رسید نگویید آب، آب!» زیرا گفته شده «دروغ‌گو پیش نظر من نخواهد ماند» (مزامیر، ۷: ۱۰۱). بن‌عزای خیره شد و مرد. کتاب مقدس درباره او می‌گوید: «موت مقدسان خداوند در نظر وی گران‌بهاست» (مزامیر، ۱۵: ۱۱۶). بن‌زوما خیره شد و مبتلا شد. کتاب مقدس درباره او می‌گوید: «اگر غسل یافتی به قدر کفایت بخور، مبادا از آن پر شده، قی کنی» (امثال، ۱۶: ۲۵). احر گیاهان را خراب کرد. ربی عقیوا به سلامت گذشت. برای مطالعه مفصل این حکایت، برای نمونه، بنگرید به:
- Liebes, Y. (1990). *The Sin of Elisha: The Four Who Entered an Orchard and the Nature of Talmudic Mysticism*, Jerusalem (in Hebrew).
۴۰. درباره اینکه احادیث مربوط به بنی اسرائیل و یهودیان صدر اسلام چه جایگاهی در تشیع دارند، بنگرید به:
- Wasserstrom, S. M. (1994). "The Shiis are the Jews of our Community", in: *Israel Oriental Studies* 14, 297-324; Rubin, U. (1999). "The Gate of Hitta", in his *Between Bible and Quran: The Children of Israel and the Islamic Self-Image*, Princeton, pp. 83-99; Bar-Asher, M. M. (1994). "On Judaism and the Jews in Early Shi'i Religious Literature", *Pe'amim\_Studies in Oriental Jewry* 61, pp. 16-36, at pp. 26-33 (in Hebrew).
۴۱. درباره معانی متفاوت این واژه بنگرید به: (Amir-Moezzi, *The Divine Guide in Early Shi'ism*, p. 159, n. 15).
۴۲. درباره جایگاه مهم آموزه ولایت، نیز بنگرید به نقلی درباره صحابی پیامبر سعد بن معاذ ص ۱۴۸-۱۵۱؛ نیز ص ۳۰۵-۳۰۷، ۵۱۸-۵۱۹.



## مروری کوتاه بر تاریخ و باورهای فرقهٔ مرشدیه در سوریه\*

دمیتری سِرووک

محمدحسین محمدپور و سید علی بلندنژاد\*\*

### [اشاره]

هدف این مقاله مروری کوتاه بر تاریخ و باورهای دینی فرقهٔ مرشدیه است؛ گروهی که کمابیش در تاریخ نوپاست و آن‌طور که باید و شاید تاکنون بررسی نشده است. توصیف‌ها و بررسی‌ها [دربارهٔ این فرقه] تنها تا سال ۱۹۴۶ را پوشش داده‌اند و/یا به شدت انتزاعی بوده‌اند. در این مقاله می‌کوشم بر پایهٔ منابع مکتوب و کارهای میدانی‌ای که تا سال ۲۰۱۰ انجام شده، به تشریح تاریخ این فرقه در حکم یک جماعت دینی مستقل، که در اصل انشعابی از علویه است، بپردازم. مرشدیه جماعت دینی نوپدیدی در کشور سوریه است که در اواخر قرن بیستم میلادی به عنوان گروهی انشعاب‌یافته از فرقهٔ علوی/نصیری ظهور کرد. هیچ آمار رسمی‌ای دربارهٔ تعداد اعضای این گروه در دست نیست، اما بنا بر گزارش‌های مختلف می‌توان تقریباً ۳۰۰۰۰۰ نفر<sup>۱</sup> را که بیشتر در غرب سوریه، ایالت‌های لاذقیه، طرطوس، حُمص و در برخی از حومه‌های دمشق مانند (جَبَر، مأمونیه و ...) زندگی می‌کنند، تخمین زد.

کلیدواژه‌ها: مرشدیه، سلمان/سلیمان المرشد، مجیب المرشد، نورالمضی المرشد، ساجی المرشد، عشیره غسانسه، تناسخ.

---

\* مشخصات کتاب‌شناختی مقاله چنین است:

Sevruk, Dmitry (2013). "The murshidis of Syria: A Short Overview of Their History and Beliefs", in: *The Muslim World*, Vol. 103, pp. 80-93.

\*\* کارشناس ارشد ادیان و عرفان و پژوهش‌گر بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

## مشکل منابع

برای مدت طولانی کتاب مدعی الالوهیه فی القرن العشرين او سلیمان مرشد ربّ الجوبه (لاذقیه، ۱۹۴۷) نوشته جورج داکار (Jurj Dakar)، از مقام‌های رسمی سوری، تنها زندگی‌نامه مفصل از این پیشوای علوی بود که به همت شاهدی عینی، هم‌دوره سلیمان، درباره اعمال او گردآوری شده بود. این کتاب منبع اطلاعاتی مهمی برای محقق آلمانی پاتریک فرانک (Patrick Franke) هنگام نوشتن کتاب تعالی معنوی یک شبان سوری: سلیمان مرشد و آغاز مرشدیه<sup>۲</sup> بود. با آنکه اثر داکار، که در زمان محاکمه مرشد نوشته شد و بلافاصله پس از اعدام او منتشر گردید، به شدت انتزاعی است و تحریف‌های فراوانی دارد، اما حقایق مهمی دربردارد و تفسیری جدید ارائه می‌دهد که می‌تواند در پرتو منابعی که اخیراً منتشر شده به ما در فهم بهتر پیام و جنبش سلمان مدد رساند.<sup>۳</sup> دیگر منبع مهم معاصر المجلس العدلی او الحکم الی الرب المرشد (دمشق، ۱۹۴۷) است که روزنامه‌نگار اسماعیلی احمد عیسی الفیل آن را گردآوری کرده است. این کتاب، که موضوع اصلی آن محاکمه مرشد و پیروان نزدیکش است، اسنادی را نقل می‌کند که به دست آوردن آنها دشوار می‌نماید. در میان این اسناد می‌توان به گفته‌های خود سلمان، گفته‌های برخی از پسران او و گفته‌های اعضای قبیله تازه تأسیس‌اش اشاره کرد.

در اینجا باید به مقاله‌ای کوتاه با عنوان «دیداری با شیخ سلیمان مرشد، پادشاه علویان» نوشته ریچارد بلگریو<sup>۴</sup> و گزارشی مختصر درباره مرشد و نهضت او به قلم ژاک ویولرز (Jacques Weulersse) با عنوان سرزمین علویان (Weulersse, 1940: 334-337) نیز اشاره کنیم. همچنین مقاله‌ای به قلم محقق معاصر اسرائیلی گیتا یافه با عنوان «سلیمان مرشد: ظهور یک پیشوای علوی» (Yaffe, 1993: 624-640) نوشته شده است که منابع دست اول او را مدارکی از بایگانی‌های فرانسوی تشکیل می‌دهد.

اما کتاب‌های جدید نیز وجود دارند. شاید مهم‌ترین آنها کتاب لمحات حول المرشدیه است، که به قلم پسر سلمان و رهبر غیررسمی کنونی جماعت مرشدیه، نورالمضی المرشد نوشته شده است. همچنین خاطراتی از زمان قیمومیت فرانسه بر سوریه به قلم دولت‌مردی به نام احمد نیهاد، با عنوان سیاف شعاع قبل الفجر وجود

دارد، که در ۲۰۰۵ در دمشق به چاپ رسیده است. این کتاب تفسیری کاملاً جدید از شخصیت و نهضت سلمان ارائه می‌دهد و تا حدی بر تاریخ و باورهای این جماعت بعد از اعدام او پرتوی نو می‌افکند. با این تفصیل باید اذعان کرد که کتاب *لمحات* در کنار ارائهٔ نسخهٔ رسمی تاریخ مرشدیه، گاهی بیشتر نوعی سیره‌نویسی را به ذهن تداعی می‌کند تا بخشی از تاریخ مکتوب این فرقه.

برخی از جزئیات نو و مهم [دربارهٔ این فرقه] را می‌توان در کتاب *البحث عن الحقیقه المرشدیه، المرشدیون و سلمان المرشد* (دمشق، ۲۰۰۸)، نوشتهٔ یکی از مقامات امنیتی پیشین سوریه به نام منذر الموصلی یافت که یکی از مریدان آخرین امام مرشدیه، یعنی ساجی، آن را به او تعلیم داده بود.

کتاب منتشرنشدهٔ *محاویرات حول المرشدیه*، که نورالمضی آن را بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۹ گردآوری کرده و به شکل پرسش و پاسخ دربارهٔ آموزه‌ها و مناسک دینی این جماعت است، نیز منبع مهمی برای مطالعهٔ باورهای کنونی این جماعت به شمار می‌آید. این نوشته نوعی توضیح‌المسائل مرشدیه است که موفق شدم آن را در دوران کار تحقیقاتی‌ام در سوریه در سال ۲۰۱۰ به دست بیاورم.

از این گذشته، هرچند تعدادی مقالهٔ چاپ‌شده در روزنامه‌های گوناگون سوریه از ۱۹۶۶ تا ۲۰۱۱ و برخی متون تذکره‌ای، شامل گزارش‌های کوتاه دربارهٔ این جماعت یا خانوادهٔ مرشد، وجود دارد، اما در کل تکرار مطالب یادشده در بالا است. به مهم‌ترین آنها در پی‌نوشت‌ها اشاره کرده‌ام.

### پیشنهادی برای تقسیم‌بندی تاریخ این گروه

پیشنهاد من این است که تاریخ مرشدیه را به چهار دوره تقسیم‌بندی کنیم:

۱. سلمان (سلیمان) المرشد و نخستین دگرگونی‌ها درون زیرشاخهٔ جماعت علوی / نصیری با ظهور قبیلهٔ غساسنه از ۱۹۲۳ تا ۱۹۶۶.
۲. مجیب المرشد و قبیلهٔ غساسنه بین سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۵۲.
۳. ساجی مرشد و آخرین دگرگونی قبیلهٔ غساسنه و تبدیل آن به یک گروه دینی مجزا از ۱۹۵۲ تا ۱۹۹۸.
۴. نورالمضی مرشد و مرشدیه پس از سال ۱۹۹۸.

## سلمان (سلیمان) المرشد و نخستین دگرگونی‌ها درون زیرشاخهٔ جماعت علوی / نصیری با ظهور قبیلهٔ غساسنه از ۱۹۲۳ تا ۱۹۴۶

سلمان المرشد، که امروزه مرشدیه او را «الزعیم الامام» یا (المؤسس) می‌نامند، در ۱۹۰۷ در روستای کوچک جویت بورغال در شهرستان لاذقیه درون زیرشاخهٔ غیبیه<sup>۵</sup> جماعت علوی/ نصیری متولد شد. بنا به گفتهٔ تمام منابع، سال ۱۹۲۳ آغاز دعوت او بود. در این سال، او به بیماری تب دچار شد و احتمالاً مکاشفاتی داشته و مدعی شده است که پیام‌آور حضرت خضر است. وی پس از مدتی به پیش‌گویی فرا رسیدن روز قیامت و ظهور قائم (یا مهدی) پرداخت. او همچنین علویان را به توبه دعوت کرد. سلمان با اینکه در خانواده‌ای بیگانه (non-initiated) با تفکرات فرقهٔ غیبیه متولد شده بود، خیلی سریع توانست حمایت برخی از شیوخ دینی زیرشاخهٔ غیبیه را به دست آورد و روز به روز بر پیروانش بیفزاید.

فرقهٔ مرشدیهٔ معاصر بر پایهٔ کتاب *لمحات*، این رویدادها را نوعی وحی خداوند به سلمان توصیف می‌کند. بر طبق این سنت، در دوازدهم جولای ۱۹۲۳، سلمان ۱۶ ساله شروع به بیان سخنان حکیمانه، پیش‌گویی ظهور قائم موعود و دعوت مردم به توبه کرد (Nūr al-Mudī al-Murshid, *Lamahat*, 33-34)، که قبلاً به این شکل حتی برای شیوخ نیز شناخته شده نبود. سپس با رهبری مرشد، کوشیدند قبیلهٔ عرب غساسنه باستان را، که در طی این سال‌ها پراکنده شده بودند، بار دیگر متحد سازند (Ibid.). امروزه این رخداد دوازدهم جولای «یوم الدخول» نامیده می‌شود و هر ساله همهٔ جماعت آن را جشن می‌گیرند.

به نظر می‌رسد آغاز این جنبش و رشد سریع محبوبیت آن واکنشی باشد به واقعیت سیاسی و اجتماعی که سوریه پس از سقوط امپراتوری عثمانی و در دوران قیمومیت فرانسه با آن روبه‌رو شد.

منجی‌باوری همواره در میان علویان قوت بالایی داشته است؛ تا جایی که بر اساس نوشته‌های آنها عید رسمی مسلمانان، یعنی عبدالاضحی (عید قربان) نمادی برای ظهور منجی جنگاور در آینده تلقی می‌شود (Halm, 1982: 318).<sup>۶</sup> گویا تغییرات و چالش‌های تاریخی در این منطقه در نخستین دهه‌های قرن بیستم سبب قوت گرفتن انتظار ظهور مهدی در میان علویان شد، به نحوی که عده‌ای از آنها این انتظارات را به سنگ بنایی

برای نوعی «مکتب اتحاد و خودشناسی» تبدیل کردند. بر پایهٔ برخی گزارش‌ها، که در نوشته‌های جورج داکار، احمد فیل و گیتا یافه آمده، می‌توان حدس زد که کل این جنبش مهدویت، در اصل با شماری از مراجع سیاسی و دینی علوی آغاز شده است، در حالی که سلمان جوان در همان آغاز بیشتر شخصیتی نمادین بود که ادعا می‌شد بیماری (گونه‌ای از تب خطرناک) و حملات صرعی او روشی برای دریافت وحی‌های الهی است. اما به یمن شخصیت نافذ و استعداد مدیریتی‌اش خیلی زود به رهبری واقعی برای این نهضت تبدیل شد. او با دختران سرشناس و بسیار بانفوذ شیوخ غیبیه<sup>۷</sup> ازدواج کرد و اعلام کرد که پسرش فاتح همان منجی موعود جنگاور است:

و او کسی است که دین را پایه‌گذاری می‌کند و شمشیر خضر را با خود دارد. او مصر و کشورهای عربی را فتح می‌کند و سپس در پیشاپیش ارتش بی‌شمارش به سمت هند می‌تازد و آن را فتح و خود را پادشاه این سرزمین معرفی می‌کند. بدین‌سان ارادهٔ سرمدی خداوند را می‌توان فهمید. و هیچ جایگزینی برای ارادهٔ خداوند وجود نخواهد داشت. این روز نزدیک است و به دنبال آن جهان پایان می‌یابد. پیروان مرشد با شفاعت او به بهشت وارد می‌شوند. ولی علویانی که به او اعتقاد نداشته باشند و دربارهٔ مأموریت پیامبرانه‌اش تردید به دل راه دهند، سرنوشت آنها جهنم است. سلیمان آنان را شفاعت نمی‌کند و شفاعت هیچ پیامبر دیگری نیز برای آنان پذیرفتنی نخواهد بود (Dakar, 1947: 42-43).

سلمان با وجود نفوذ روزافزونی، همواره برای مشروعیت بخشیدن به خود، به حمایت پیشوایان دینی و سیاسی برگزیدهٔ جامعهٔ خود نیازمند بود. این پیام به تدریج، از شکل دینی محض به یک نهضت برابری‌طلب سیاسی-اجتماعی تبدیل شد. شالودهٔ اولیهٔ این نهضت را بیشتر فقرای تشریف‌نیافتهٔ طوایف علوی مسلک مانند عمامره،<sup>۸</sup> مهالبه و دراویسیه تشکیل می‌دادند، اما بعدها سلمان موفق شد پیروانی از درون دیگر طایفه‌ها نیز برای خود دست و پا کند. این نهضت به زودی از طرف نخبگان سستی (اول از همه، از سوی برخی دیگر از زیرشاخه‌ها و قبایل علویان و بعدها نیز از طرف سنیان و مسیحیان) و حکومت فرانسه، خطری بالقوه قلمداد شد.

در آغاز، این نهضت تهدیدی برای روابط سنتی، روابط دینی وسیع در طول تاریخ، روابط طایفه‌ای و روابط دنیوی در درون جامعه علویان و در میان گروه‌های دینی گوناگون در این منطقه به وجود آورد. در برخی روستاها نیز سبب درگیری‌های مسلحانه بین پیروان سلمان و مخالفان نهضت او شد. در نتیجه، مرشد به شرق سوریه تبعید شد.

اما در ۱۹۲۷ او بخشوده شد و با مجوزی که از دولت فرانسه دریافت کرد به جوبت بورغال بازگشت. این اقدام به احتمال زیاد برآیند آغاز اتحاد جماعت پیروان سلمان با ساختار و نظام سیاسی بود که به دستور حاکمان فرانسوی در غرب سوریه تأسیس شده بود. برای مثال، پیروان مرشد، نماینده‌ای در شورای نمایندگان حکومت علویان داشتند که فرانسه آن را بنا نهاده بود.

سلمان پس از بازگشت در ۱۹۲۷، به کار سازمان‌دهی دوباره جماعت پرداخت. او پیروان خود را، که به قبایل و طوایف مختلف علویان تعلق داشتند، زیر لوای عشیره‌ای جدید به نام «الغساسنه»<sup>۹</sup> گرد آورد و خود رهبری سیاسی و دینی آنها را به عهده گرفت. از این لحظه به بعد پیروان او بیعت رهبران گذشته خود را شکستند و تنها به سلمان وفادار شدند.

او همچنین کوشید قرائتی ساده از آموزه‌های دینی رازآلود علویان به دست دهد تا از این رهگذر از نفوذ و تأثیر شیوخی که تفاسیر تخصصی از آن آموزه‌ها به دست می‌دادند، بکاهد: [برای نمونه] وی اعلام کرد که علی بن ابی‌طالب و امامان دوازده‌گانه که بشر بودندشان از منظر علویان نوعی توهّم و خیال تلقی می‌شد (و می‌شود)، انسان‌هایی عادی‌اند و نه بدن‌هایی مینوی و آسمانی (Nūr al-Mudī al-Murshid, Lamahat, 46-47). همه اعیاد غیراسلامی، و نیز قربانی‌ها در مکان‌های مقدس، منسوخ شد. بر پایه برخی گزارش‌ها حتی الکل (که در مراسم مذهبی علویان استفاده می‌شد) (al-Adhani, 1988: 8ff)، نیز ممنوع اعلام شد.

همه اینها و برخی اصلاحات دیگر نظیر این تلاشی در راستای نزدیک‌سازی بیشتر آموزه‌های این طایفه جدید با اسلام سنتی به شمار می‌رفت. اما من گمان می‌کنم که هدف اولیه مرشد، بیشتر یک‌دست کردن عقاید علویان بوده که تا امروز می‌توان این تغییرات را حتی در روستاهای همسایه دید. همچنین او قصد داشت از قابلیت‌های

نظام‌مند اسلام فعال استفاده کند. شاید سلمان از رهگذر اسلامی‌سازی عقاید علویان می‌کوشید با تبلیغات مبلغان مسیحی که بسیار فعال بوده و غالباً هم در آن برههٔ زمانی موفقیت‌هایی به دست آورده بودند، مبارزه کند. وجود عناصر مسیحی مانند تثلیث، اعیاد خاص و نقش عیسی (ع) در عقاید نصیریه به تسهیل فعالیت تبلیغی مسیحیان یاری می‌رساند.<sup>۱۰</sup>

این جماعت به دنبال چنین تحولاتی در ۱۹۳۰ به یکی از پرجمعیت‌ترین و شاید سازمان‌یافته‌ترین گروه‌های دینی در سوریه تبدیل شد. مرشد قیمت‌های تنباکو را کنترل کرد. او با آغاز سال ۱۹۳۶، نمایندهٔ حکومت علویان در شورای نمایندگان بود، و از ۱۹۳۷ (پس از آنکه حکومت علوی به طور کامل در درون سوریه پذیرفته شد) نماینده مجلس ملی دمشق شد. او در پایان دههٔ ۱۹۳۰ و آغاز دههٔ ۱۹۴۰ بیشترین نفوذ را از آن خود کرده بود. در این زمان مناطقی در غرب سوریه، که تحت نظارت سلمان بودند، به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شدند: مرشد، خزانه (صندوق العشیره) و محافظان اندک، اما بسیار ورزیدهٔ مخصوص به خود را داشت که لباس نظامی آنها در بیروت تولید می‌شد.<sup>۱۱</sup> او به جمع‌آوری مالیات‌هایی که خود وضع کرده بود، پرداخت، دادگاه‌های محلی را کنترل کرد و با حمایت اعضای قبیله‌اش برخی روستاها را که در مالکیت خانواده‌های ملوک محلی بودند، به تصرف خود درآورد.

مخالفان مرشدیه تا همین امروز او را به ادعای تجسد الوهیت متهم کرده‌اند، نکته‌ای که اعضای این جماعت آن را رد کرده‌اند. در این باره سخنان آر. بلگریو، افسر انگلیسی که با مرشد در ۱۹۴۵ ملاقات داشت، کاملاً متقاعدکننده به نظر می‌رسد:

سلیمان مرشد هرگز در نظر من، به هیچ تعبیری، یک خدا جلوه نکرد. از سوی دیگر، می‌توان تخمین زد که حدود ۵۰ هزار نفر از مردم او را تجسد خداوند در نظر می‌گیرند و می‌توان گفت وی را از این حیث که پروردگار مطلقشان است، می‌پرستند. سلیمان افندی، که در آن منطقه به این نام مشهور است، انسان زیرکی است و فهمید که من در چندین موضع گفته‌ام که برای یک انسان شرم‌آور است مدعی شود صفتی از صفات الله است. او بعدها برای من توضیح داد که «رب» یا «پروردگار» بودن او در همان معنایی به کار می‌رفت که برای «صاحب یک ملک» قائل می‌شویم. اما من گمان می‌کنم او هر از

چند گاهی مناسب می‌دیده است که خدایی باشد با همان قدرت مطلق تا از این رهگذر بتواند از زیر بار مسئولیت گفته‌ها و اعمال خود شانه خالی کند (Belgrave, 1946: 155-156).

این موقعیت و رشد سریع محبوبیت و نفوذ مرشد سبب تشدید درگیری‌ها بین او و نخبگان سنتی شد. سلمان کوشید بین دولت فرانسه و دولت ملی سوریه میانجی‌گری کند تا از این رهگذر موقعیت خود و جماعتش را تثبیت کند، اما در این راه توفیقی نیافت. بلافاصله پس از خروج نیروهای فرانسه از سوریه و شعله‌ور شدن آتش درگیری، او در دسامبر ۱۹۴۶ به مرگ محکوم و در دمشق اعدام شد. برای آنکه پیروانش بدن وی را به مکان مقدسی انتقال ندهند، او را در محلی ناشناخته بر روی کوه قاسیون دفن کردند. برخی از آنان هنوز معتقدند سلمان در ۱۹۴۹ نمرده و زنده است (Strothmann, 1950: 35). حتی امروزه مرشدی‌ها هنگامی که دربارهٔ سلمان سخن می‌گویند یا [مطلبی] می‌نویسند، ترجیح می‌دهند از کلمه «غیاب» به جای مرگ استفاده کنند.

### مجیب المرشد و عشیره غساسنه بین سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۵۲

گسترش روزافزون عشیره غساسنه و تبدیل شدن آن به یک فرقهٔ دینی جدید، با نام دو تن از فرزندان سلمان یعنی مجیب (۱۹۳۰-۱۹۵۲) و ساجی (۱۹۳۲-۱۹۹۸) پیوند خورده است.

مجیب رهبر سیاسی و دینی این اقلیت در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۲ بود. او امروزه مشهورترین فرد در میان مرشدیه است و هنوز آنها او را قائم موعود و مؤسس «دعوت جدید» می‌دانند. دلیل نام‌گذاری عقاید دینی مرشدیه به این نام همین است. مصطفی شکعه در کتاب *اسلام بلا مذاهب حتی دعایی را برای مجیب نقل می‌کند* (شکعه، ۱۹۹۱/۱۴۱۱: ۳۴۸).<sup>۱۲</sup> تنها عید دینی این جماعت (عید الفرح بالله) است که در بیست و پنجم آگوست آغاز می‌شود و سه روز به طول می‌انجامد. بر طبق عقاید مرشدیه، مجیب در این روز در ۱۹۵۱ خود را آغازگر این «دعوت جدید» اعلام کرد. بر اساس برخی دیگر از گزارش‌ها، او در این روز اعلام کرد که روح پدرش در او حلول کرده و هم‌اکنون رهبر جدید این جماعت است (Franke, 1994: 133).

امروزه حتی پنجم اکتبر، روزی که مجیب پس از مدت کوتاهی دستگیری، در ۱۹۵۲ از زندان آزاد شد، نیز نوعی تعطیلی سالیانه همراه با یک مناسبت مرشدیه است. مجیب در ۲۷ نوامبر ۱۹۵۲ به دست عبدالحق شهاده، افسر پلیس، در روستای غاب، در شرایطی که هنوز نیز کاملاً روشن نیست و به شیوه‌های گوناگون در منابع مرشدیه و غیرمرشدیه بیان شده، به قتل رسید. این مرگ بی‌رحمانه از او شهیدی ساخت که قابل مقایسه با عیسی (ع) و حسین (ع) است. روز بعد از قتل جنازهٔ مجیب را به دمشق آوردند و در مکانی ناشناخته، مانند مکان دفن پدرش به خاک سپردند. مرگ او را «غیاب» نیز می‌نامند. پاتریک فرانک، که در آغاز دههٔ ۱۹۹۰ مصاحبه‌ای با مرشدیان انجام داد، داستانی را از قول آنها نقل کرده که بر مبنای آن، بدن مجیب در جریان این انتقال ناپدید شده است. به سبب همهٔ این اسطوره‌سازی‌ها، دورهٔ مجیب شاید پیچیده‌ترین دوره برای تغییرات اساسی باشد.

پس از جریان ضدیت علیه سلمان و پیروانش، تعداد زیادی از اعضای عشیره غساسنه و در میان آنها پسران مرشد (به جز فاتح<sup>۱۳</sup> که به حبس ابد محکوم شد) به رقه و دیر الزور در شرق سوریه تبعید شدند.

ساجی مرشد پس از عفو عمومی سال ۱۹۴۸، به عشیره بازگشت، اما مجیب به بیروت رفت و در کالج بین‌المللی دانشگاه آمریکایی حضور یافت و گویا او هیچ علاقه‌ای به زندگی در غساسنه نداشت. او تصمیم گرفت در رشتهٔ حقوق دانشگاه دمشق ادامهٔ تحصیل دهد، اما قبلاً در ۱۹۵۱ از این دانشگاه انصراف داده بود. او به کوهستان بازگشت و به تدریج در یک چرخش ناگهانی به رهبر سیاسی و دینی مرشدیه تبدیل شد.

دلایل این چرخش غیرمنتظره هنوز کاملاً مشخص نیست. همهٔ آنچه ما می‌دانیم این است که از همان آغاز بخشی از عشیره و حتی اعضای خانوادهٔ مرشد رهبری مجیب را به رسمیت نشناختند. مردم هنوز هم به ظهور برادر او فاتح امید بسته بودند. اما به زودی مجیب توانست موافقت ساجی را، که پیش از این تا حدودی در عشیره قدرت کسب کرده بود، به دست آورد و تا زمان ترورش در ۱۹۵۲ به عنوان رهبر غساسنه، حتی در بیرون از عشیره شناخته شود. برای مثال، مجیب بود که این جماعت را برای خوشامدگویی از ادیب شیشکلی<sup>۱۴</sup> فرماندهٔ نظامی سوریه، هنگام دیدار از لاذقیه در ۱۹۵۲، آماده ساخت.

با مطالعه متن کتاب *لمحات و منابع دیگر*، نظیر تفاهم‌نامه‌های جلسه‌های مجلس در ۱۹۵۷، به نظر می‌رسد تقریباً همه اسطوره‌سازی‌های اطراف شخصیت مجیب از ابداعات بعدی ساجی است که پس از ترور برادر بزرگش رهبری جماعت را بر عهده گرفت. یک نمونه از این ابداعات، اصطلاحاً «حِکَم» مجیب است که امروزه مرشدیه آنها را «اوامر مقدس» می‌دانند؛ در حالی که این فرامین در ۱۹۶۳، یعنی ۱۱ سال پس از مرگ مجیب، صادر شده و رسمیت یافته است (!).

### ساجی مرشد و آخرین دگرگونی قبیله غساسنه و تبدیل آن به یک گروه دینی مستقل، از ۱۹۵۲ تا ۱۹۹۸

دوره ساجی را می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: از ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۱ زمان شکنجه سیاسی مرشدیه و از ۱۹۷۱ تا ۱۹۹۸ بعد از رسیدن حافظ اسد به قدرت.

ساجی برخلاف برادر بزرگش، مدیر توانا و کاملی بود. او عشیره غساسنه را متحد ساخت و اصول دینی نوینی را پایه گذاشت که جماعت او را در سطوح قبیله‌ای و اعتقادی، بسیار بیشتر از آنچه در زمان سلمان اتفاق افتاده بود، از علویان متمایز کرد.

او پیش از این نیز در دهه ۱۹۵۰ کوشیده بود جماعت خود را در نظام سیاسی سوریه ادغام کند. نخستین تلاش او در این زمینه، معرفی فردی از مرشدیه در مقام نماینده این جماعت در انتخابات مجلس بود. ساجی، عزیز عبّاد حقوق‌دان را برای تصدی این سمت برگزید که رسماً به جماعت او تعلق نداشت، اما برادر هولا عبّاد یکی از همسران سلمان بود. همچنین در ۱۹۵۶، با وجود آنکه هر دو برادر (ساجی و فاتح) به همراه برخی دیگر از اعضای خانواده مرشد ناگزیر شدند در دمشق بمانند، ساجی برنامه‌ای برای رهایی فاتح از زندان ریخت. آزادی نهضت آنها تا ۱۹۷۱ محدود شد، البته با یک استثنا در پایان دهه ۱۹۵۰، هنگامی که ساجی چند سال برای زندگی به بیروت عزیمت کرد.

عبّاد نماینده مرشدیه به سبب ایفای نقش در توطئه‌ای که پادشاه عربستان سعودی در ۱۹۵۸ بر ضد جمال عبد الناصر طراحی کرده بود، شناخته می‌شود (معروف، ۲۰۰۳: ۲۶۷-۲۶۸). مشکل بتوان گفت که آیا ساجی در این توطئه شرکت داشته است یا نه،

اما در زمان جمهوری متحده عرب، مرشدیان به همراه کمونیست‌های سوری جزء گروه‌هایی بودند که بسیار آزار دیدند (Nūr al-Mudī al-Murshid, *Lamahat*, 338-348).

ظاهراً دلیل دیگر و شاید محتمل‌ترین دلیل برای شکنجه‌ها وجود مرشدیه معترضی باشد که ساجی از آنها حمایت کرد و از این راه در غرب سوریه اصلاحات ارضی به وجود آورد که بر دارایی‌های اعضای این جماعت اثر گذاشت. این جماعت در بُعد اقتصادی نیز شرایط زندگی فقیرانه را در سوریه پس از اتحاد این کشور با مصر تحمل کرد.

پس از انقلاب مارس ۱۹۶۳ از شدت فشارها بر این جماعت کاسته شد، اما هنگامی که حافظ اسد در ۱۹۷۱ رسماً زمام امور سوریه را به دست گرفت، تمام محدودیت‌ها و حصرها از روی این جماعت و خانواده مرشد برداشته شد.

نورالمضی المرشد در دهه ۱۹۷۰ در نتیجه روابط نزدیک با رفعت اسد، که ظاهراً برادران مرشد قبلاً در دهه ۱۹۶۰ با او در ارتباط بودند به «سرایا الدفاع» (سپاه پاسداران) پیوست. این سپاه واحد نظامی منسجمی به فرماندهی رفعت بود که گاهی «نیروهای محافظ رئیس‌جمهور اسد» نامیده می‌شد (Seal, 1990: 96). به این ترتیب، این اقلیت جدید که هیچ رابطه تاریخی و سنتی با دیگر گروه‌های قومی-فرقه‌ای (Ethno-Confessional) سوریه نداشت، به ابزاری برای نظام جدید تبدیل شد.

بعدها در جریان نزاع بین حافظ و رفعت اسد در ۱۹۸۳-۱۹۸۴ سربازان مرشدیه که نیروهای اصلی رفعت بودند، پس از گفت‌وگوهایی که بین حافظ اسد و برادران مرشد (نورالمضی، ساجی و فاتح) صورت گرفت، طرف حافظ را گرفتند که این امر باعث تسریع در شکست رفعت شد.<sup>۱۵</sup>

ساجی پیش‌تر در ۱۹۷۲ تغییراتی اساسی در درون این جماعت ایجاد کرده بود. او نمایندگان متنفذ خود (مستلمون) در غرب سوریه را که در دوره آزار و اذیت در سامان‌دهی امور جماعت به او مدد رسانده بودند، اما گویا رقیبی بالقوه برای او به شمار می‌رفتند، عزل کرد.

او آیین شیعی موسوم به «دور العذاب» را، که یکی از بخش‌های مهم ایدئولوژی دینی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به شمار می‌رفت و در سنت مرشدیه تا به امروز به همین نام مشهور است، منع کرد.

ساجی به جای سخت‌گیری دینی و زهدی که مستلمون انجام می‌دادند، موسیقی و شعری ساخت که جزء جدایی‌ناپذیر بخشی از زندگی آیینی این جماعت شد. دو سال پس از آغاز این نوگرایی، در ۱۹۷۴ مهم‌ترین آیین ایشان تنها عید دینی مرشدیه، عید الفرح بالله، برای نخستین بار برگزار شد. همهٔ اعیاد اسلامی، مسیحی یا باستانی ایرانیان مانند عید قربان، کریسمس یا نوروز را که نصیریان جشن می‌گرفتند و احتمال می‌رود مرشدیان پس از اعدام سلمان<sup>۱۶</sup> نیز آنها را جشن می‌گرفتند، به طور کامل برچیده شد و امروز دیگر در میان مرشدیه مرسوم نیست.

افزون بر این، ساجی به طور کلی جماعت خود را بسیار آزاد، و تا حدی با کاستن از احکام دینی و در عوض تمرکز بر روی معیارهای اخلاقی عمومی، عرفی کرد. چنین طرز فکری هماهنگی این جماعت را با حکومت غیردینی‌ای که اسد آن را پایه گذاشته بود، آسان می‌کرد.

با وجود این، ساجی خود را امام یا امام عصر خواند. بر پایهٔ برخی منابع، معنای کلمهٔ امام در این مورد خاص، تا اندازه‌ای با مفهوم امام در تشیع همسان است. نورالمضی مرشد در این باره می‌گوید:

مراد ما از اطلاق امام عصر به معلم‌مان ساجی، به معنای پیش‌نماز و یا مرجع تقلید بودن او نیست، بلکه ما معتقدیم خداوند سخنان و اعمال امام‌العصر ساجی را متبرک ساخته است. امام عصر رهبر نیست که مردم را به این کار امر و یا از آن کار نهی کند یا فردی نجیب که سطح یادگیری و دانش آنان را بالا ببرد. بلکه او فردی است که معرفت کامل دارد و با سخنان و تعالیمش، مردم را به ساحل نجات رهنمون می‌شود (Nūr al-Mudī al-Murshid, *Muhawarat hawla al-* (Murshidiyya. (not published), 60

مجیب (نیز به احتمال زیاد در آغاز دههٔ ۱۹۷۰ یا نیمهٔ دوم دههٔ ۱۹۶۰) خود را قائم معرفی کرد که علم جدید (معرفت جدید) آورده، و این آغاز دور جدیدی در تاریخ مرشدیه بود؛ حال که این معرفت جدید در اختیار مرشدیه است، پس آنها مسئول اعمال خویش‌اند (Nūr al-Mudī al-Murshid, *Lamahat*, 230-231). این تفسیر از مفهوم قائم، کاملاً به تفسیر تمثیلی عقیده به «قیامت» نزد برخی از فرقهٔ شیعه، مانند اسماعیلیان دورهٔ الموت، شبیه است.<sup>۱۷</sup>

ساجی بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۹ این «معرفت جدید» را در جلساتی که به «مدرسه الامام ساجی» موسوم بود، تعلیم می‌داد. مهم‌ترین اصل یادگیری در این مجالس، فهم فردی از معارف دینی بود. امکان معرفت و فهم دینی فردی و دست‌یافتنی به ماهیت خداوند در تقابل کامل با ساختار خشک و خشن تعلیم و تربیت نوکیشان در فرقهٔ نصیریه سنتی قرار دارد.

همچنین ساجی در دههٔ ۱۹۸۰، مرشدیه را یک «دین» معرفی کرد، که حزب سیاسی یا سازمان اجتماعی نیست. با وجود این، این جماعت از پایان دههٔ ۱۹۷۰، در مجلس سوریه با سه نماینده از لاذقیه، حمص و ولایت غاب حضور داشت (Tlas, 2004, Vol. 4).<sup>۱۸</sup>

مرگ ساجی در ۱۹۹۸ به «غیاب» نیز موسوم است و با آنکه قبر او در روستای مراشتی در میان مرشدیه مشهور است و غالباً به زیارت آن می‌روند، برخی از آنها گویا به بازگشت احتمالی امام‌العصر معتقدند.<sup>۱۹</sup>

### نورالمضی المرشد و مرشدیه پس از ۱۹۹۸

پس از مرگ ساجی، مرشدی‌ها رسماً رهبر دینی خود را از دست دادند. از این‌رو هیچ یک از اعضای این جماعت حق ندارد به نمایندگی از همهٔ جماعت در باب دین سخن بگوید. هر آنچه یکی از اعضا می‌گوید صرفاً باید تفسیر خود او، در نظر گرفته شود. آخرین فردی که می‌توانست از جانب تمام مرشدی‌ها سخن بگوید، آخرین امامشان ساجی بود. برادر جوان‌تر او نورالمضی المرشد، که محل اقامت اصلی او در حمص است، هیچ لقب دینی‌ای ندارد، اما به این سبب که به مدت طولانی شاگرد ساجی بوده، موثق‌ترین حامل سنن و معارف دینی قلمداد می‌شود؛ زیرا او برای مدتی طولانی مرید ساجی بود. به احتمال خیلی زیاد نبود یک مرجع دینی عالی‌رتبه و آزادی بی‌حد و حصر در تفسیر آموزه‌های دینی، نورالمضی را به نوشتن *لمحات* و *محاورات* برانگیخت تا از این رهگذر بتواند دست‌کم آموزه‌های اصلی مرشدیه را که عمدتاً به صورت شفاهی منتقل می‌شدند، تثبیت و حفظ کند.

### باورهای مرشدیه

با آنکه مرشدیه ویژگی منحصر به فرد پیام مجیب را تصدیق می‌کنند، شباهت‌های

فراوانی را می‌توان از سویی میان اصطلاحات، نمادهای دینی، آیین‌ها و آموزه‌های آنها و برخی از فرقه‌های اسلامی بدعت‌گذار معروف (مانند علویان، اسماعیلیان و بکتاشیه، که موسیقی و شعر بخشی از مناسک دینی آنهاست)، و از سوی دیگر، گاهی مسیحیت، بیرون کشید. البته این بدان معنا نیست که همه این اقلیت‌های دینی تأثیر مستقیمی بر شکل‌گیری مرشدیه داشته‌اند (صرفاً در تأثیر آموزه‌های علویان هیچ تردیدی نیست)، بلکه نشانگر نوعی رابطه تاریخی بین مرشدیه و همه این گروه‌های بسیار قدیمی‌تر است.

مرشدیه خود را انشعابی در درون اسلام تلقی می‌کنند. اما تفسیرشان از کلمه «اسلام» بسیار وسیع‌تر از حد معمول است. آنها به معنای تحت‌اللفظی واژه «تسلیم» و آیه ۱۹ سوره آل عمران «انّ الدّین عند الله الاسلام» اشاره می‌کنند. از این رو، می‌توان هر دینی را که مدعی تسلیم خداوند است<sup>۲۰</sup> و هدفش معرفت‌الله است، اسلام دانست.<sup>۲۱</sup> این رویکرد مبین تسامح دینی مرشدیه در قبال سایر ادیان است. برای مثال، زنان در فرقه مرشدیه، که از هر لحاظ آزادند، می‌توانند با پیروان فرقه‌های دینی دیگر ازدواج کنند (همچنان‌که دو خواهر ساجی با مردانی که مرشدی نبودند، ازدواج کردند). حتی تغییر دین (خارج شدن از مرشدیه) مشکل‌ساز نیست.

تفاوت بنیادین میان مرشدیه و علویه، در امکان دستیابی به معرفت دینی بی‌واسطه و قابل حصول است. مرشدیان هیچ آموزه سرّی ندارند و اعتقادشان را پنهان نمی‌کنند. سنت بزرگ‌داشت شیوخ در میان علویان گاهی به منزله نوعی بت‌پرستی زشت شمرده می‌شود. به همین دلیل است که در این جماعت هیچ شیخی وجود ندارد، بلکه افرادی موسوم به «مُلقَن» که از اعضای عادی این جماعت انتخاب شده‌اند، وظیفه تعلیم نماز و عقاید اصلی مرشدیه به دختران و پسران دست‌کم چهارده‌ساله را به عهده دارند. تفسیر و فهم بیشتر این معرفت حاصل‌شده (received knowledge) به عهده خود فرد است.

اساسی‌ترین بخش از تعالیم مرشدیه نوین، توصیه‌های اخلاقی (مانند صادق بودن، دوری از فسق و فجور و سخنان زشت، پرهیز از زیاده‌روی در هر چیزی و غیره) است که مهم‌ترین بخش حکم مجیب را نیز دربرمی‌گیرد. باور به آزادی اراده و اختیار و در نتیجه مسئولیت فردی در قبال اعمال خود، نقش محوری در نظام اخلاقی و دینی

مرشدیه ایفا می‌کنند. هیچ کس مجبور به انجام کاری نیست، بلکه شخص باید خود روش رفتاری خود را برگزیند و در قبال آن مسئول باشد. به همین دلیل مرشدیه برای گسترش مذهب خود هیچ فعالیت تبلیغی‌ای انجام نمی‌دهند.

باور به تناسخ (تکرار القمصان) در این فرقه بسیار مهم است. امکان تولد دوباره نشانهٔ فیض خداوند تلقی می‌شود؛ زیرا روح با هر تولد دوباره‌ای در یک بدن جدید این امکان را می‌یابد که خود را از پوستهٔ جسمانی رها سازد و با صعود از یک آسمان به آسمان دیگر در عالم ارواح به کمال خود ادامه دهد. این باور و نیز انسان‌شناسی مرشدیه با تمایزی که میان روح، نفس و بدن، قائل است، بازتاب روشنی از تعالیم گنوسی کهن (Jonas, 1999: 71) است که بیشتر فرقه‌های اسلامی بدعت‌گذار اسلامی (از جمله علویه) را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده است.

برخی دیگر از تشابهات اصطلاح‌شناختی را در متن *لمحات* نیز می‌توان یافت: برای مثال، مجیب در عنوان یکی از فصل‌های آن، «نفس زکیه» خوانده می‌شود. همین لقب را برخی از فرق غلات خاورمیانه دربارهٔ امام پنجم شیعیان، امام محمد باقر (ع) که او را می‌پرستیدند، یا دربارهٔ محمد نفس زکیه، که در میان پیروانش مهدی انگاشته می‌شد، به کار می‌بردند (Halm, 1982: 95 ff).

رد پای تأثیرات مسیحی را نیز می‌توان در این فرقه شناسایی کرد: برای مثال، تنها صفت رایج مجیب *مُخَلَّص* (نجات‌دهنده) است.<sup>۲۲</sup> به نظر می‌رسد نقش عیسی مسیح در عقاید مرشدیه پررنگ‌تر از علویه باشد.

نمادپردازی صوفیانه را می‌توان اول از همه در اشعار ساجی یافت؛ او شراب را، که امروزه در این جماعت منع نشده، با معرفت خداوند و مستی [ناشی از آن را] با وضعیت فردی که این معرفت را به دست آورده، مقایسه می‌کند:

در میان اشعاری که ساجی در *بیت الحریری*<sup>۲۳</sup> سروده، بیتی در باب شراب الهی (یا معرفت‌الله) و آنچه از نوشیدن آن بر فرد عارض می‌شود، وجود دارد:

هیچ شیطانی و هیچ گناهی در شراب تو نیست؛

در شراب تو روح و شادمانی؛

و روشنایی روح و مستی روح؛

و خلوص و وفاداری و نجابت؛

پس، بعد از آنکه، شراب مقدس را نوشیدی، مستی روح تو را فرا می‌گیرد و آن را به جایی می‌برد که خیال را راهی به آنجا نیست: تو با این روح به مکانی قدم خواهی گذاشت که؛ بسیار بلند است و خیال را یارای رسیدن به آن مکان نیست، در حکومتی که پادشاه خالق با قدرت و شکوهش محافظت می‌کند

(Nūr al-Mudī al-Murshid, Lamahat, 393)

تلقی مرشدیه از مرگ نیز جالب است. نه تنها مرگ دلیلی برای عزاداری تلقی نمی‌شود، بلکه بر اساس عقاید مرشدیه، مرگ راه رهایی روح است. مرشدیه این جمله را برای هم‌دردی و تسلیت به زبان می‌آورند: «احسنَ اللّهُ خِلاصَهٗ».<sup>۲۴</sup> این تلقی از مرگ را می‌توان در تعدادی از اشعار ساجی یافت که در روز سوم یا چهارم بعد از مرگ شخص در مراسم یادبود او می‌خوانند. برای مثال:

فرشته مرگ بر من نازل شو، محبوب من،  
و مرا از این زندگی غم‌انگیز رها ساز

(Nūr al-Mudī al-Murshid, Muhawarat, 129)

احتمالاً این نگرش در خصوص مرگ، ریشه در مبانی گنوسی دارد، که هنوز هم در عقاید دینی علویان وجود دارد.

زندگی عبادی روزانه (یومیه)، کاملاً ساده و آن‌گونه که من مطلعم شامل دو نماز است (یکی در صبح و دیگری در بعد از ظهر: زمان طلوع و غروب آفتاب) که واجب نیستند.<sup>۲۵</sup>

مرشدیه رسماً هیچ کتاب مقدسی ندارند؛ همه متونی که در جشن‌های آنها (مانند عیدالفرح بالله<sup>۲۶</sup> و مناسبات دیگر) و نیز متونی که در نمازهایشان استفاده می‌شود که از بخت بد نتوانستیم آنها را در تحقیقات میدانی‌ام به دست آورم، به قلم مجیب و ساجی نوشته شده‌اند یا دست‌کم به آن دو منسوب‌اند. آنها به قرآن و کتاب‌های عهد قدیم و عهد جدید به منزله گزارش‌هایی دربارهٔ انبیای پیشین و پیام آنها می‌نگرند. نورالمضی از

این کتاب‌ها (و مخصوصاً قرآن) غالباً در نوشته‌های خود نقل‌قول می‌کند، اما این کتاب‌ها برای این جماعت مقدس نیستند. نکتهٔ جالب تعریفی است که مرشدیه از انجیل به دست می‌دهند. نورالمضی می‌گوید: «انجیل تنها آن چیزی است که عیسی (ع) بر زبان آورده است».

### گوش‌های فرقه‌های مرشدیه

نورالمضی گزارش‌هایی دربارهٔ دو فرقه از این عشیره ارائه می‌دهد که از پایان دههٔ ۱۹۴۰ تا کنون وجود داشته‌اند: قبلا (جنوبی‌ها) و شمالا (شمالی‌ها). برخی از اعضای این جماعت، که در اطراف لاذقیه و منطقهٔ غاب زندگی می‌کنند، به فرقهٔ شمالا متعلق‌اند، اما مرشدیهٔ حُمص، منطقهٔ مصیاف، حومهٔ دمشق و (تا سال ۱۹۶۷) روستاهای ارتفاعات گولن (مانند زعورا و غجر) وابسته به فرقهٔ قبلا هستند (Nūr al-Mudī al-). (Murshid, Lamahat, 184).

گوش‌ها و برخی از آداب رسوم مرشدیه عمدتاً شبیه همسایه‌های نزدیکشان در نواحی مرکزی است. نورالمضی این محل را در دههٔ ۱۹۶۰ میلادی به صورت زیر توصیف می‌کند:

مرشدیه که در همهٔ بخش‌های سوریه پراکنده‌اند با آداب و رسوم محلی‌شان، گوش‌ها و لباس‌هایشان شبیه اصناف مختلف مردمی هستند که ساکنان سوریه را تشکیل می‌دهند. در روستاهای اطراف دمشق، مانند منشیه، گوش و آداب و رسوم آنها به مردم حوران و در باطریه به حاشیه‌نشینان دمشق نزدیک است. همچنین مردم زعورا و غجر گوش ساکنان ارتفاعات گولن و آداب و رسوم و لباس‌های آنها را دارند. در حمص و تَلْکَلْخ نیز به همین صورت است. مردم روستای خَرسان آداب و رسوم، گوش و لباس‌های اعراب بادیه‌نشین را داشتند و خال‌های سبزی هم روی چانه‌هایشان بود. شاید همسایه‌های مرشدی کردها در منطقهٔ اسلونفا برخی از رسوم و سنت‌های آنها را پذیرفته باشند (Ibid.: 396).

پی‌نوشت‌ها

1. M. al-Arnaut, *Al-arz al-mutill ala sahl al-Ghab*. <http://www.alghad.com/?article=18719>.
2. *Gottliche Karriere eines syrischen Hirten: Sulaiman Murshid und die Anfänge der Murshidiyya*.
3. نام مرشد به دو صورت در منابع ضبط شده است: سلمان و سلیمان؛ گویا شباهت این دو در نگارش و تلفظ علت این امر بوده است. در اسناد دادگاهی موجود بر ضد مرشد، در متونی که به قلم پسرش نورالمضی نوشته شده و در بیشتر منابع دست دوم او به سلمان مشهور است. من هم به همین دلیل این قرائت را برگزیدم.
4. Belgrave, R. (1946). "A Visit to Sheikh Sulaiman Murshid, the Alawite 'Lord'", in: *Journal of the Royal Central Asian Society*, Vol. xxx III: 155-160.
5. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ زیرشاخهٔ غیبیه بنگرید به:  
Dussaud, 1990: 98-103.
6. [این کتاب با این مشخصات به زبان عربی هم ترجمه شده است: هالم، هاینس (۱۳۸۲/۲۰۰۳).  
*التنصیبه فی الاسلام*، راند باش، کلن: منشورات الجمل] (م).  
رجوع شود به پاورقی شمارهٔ ۷.۰۵
8. قبیله‌ای که مرشد به آن تعلق داشت.
9. دربارهٔ اشاره‌های این نام به قبیلهٔ عربی پیش از اسلام و سنت علوی بنگرید به:  
Franke, 1994: 93.
10. برای مثال، برخی از طوایف قبیلهٔ علویان مانند «رسالنه» در آن زمان به مسیحیت گرویدند:  
J. Barut, *Shu'a*, 212.
11. از مدارک موجود در این باره چنین برمی‌آید که پیروان مرشد، عموماً ملزم بودند اسلحه خریداری کنند:
12. از بخت بد امکان آن فراهم نشد تا در زمان حضورم در سوریه بتوانم سند این دعا را پیدا کنم.
13. در متون مرشدیه او را محمد فاتح می‌نامند.
14. بر طبق گزارش‌های مرشدیان، قتل مجیب رابطه‌ای مستقیم با شیشکلی دارد.
15. اطلاعات بیشتر دربارهٔ حضور مرشدیه در جریان نزاع میان حافظ و رفعت اسد بر روی اینترنت به آدرس <http://www.Moustafatlass.org/index.php?d=280&id=id=608> قابل دسترسی است.
16. نورالمضی به من گفت که پدرش اعیاد مسیحیت و ایرانیان باستان را که بعد از اعدام او در جامعه دوباره جشن گرفته می‌شد، منسوخ کرد.
17. قیامت، روز واپسین موعودی که در آن روز آدمیان باید مورد داوری قرار گیرند و برای همیشه به بهشت یا به جهنم روند. اما قیامت و معاد بر پایهٔ تأویلات اسماعیلیه تعبیری مجازی و روحانی داشت. قیامت به ظهور حقیقت در شخص امام نزاری تعبیر می‌شد (دفتری، فرهاد (۱۳۷۵). *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه: فریدون بدره‌ای، چاپ چهارم، تهران: نشر فرزاد روز، ص ۴۴۲-۴۴۳). (م).